**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه418 – 16/ 12/ 1399 تفصیل بین شک در مقتضی و رافع /اقوال /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث از تفصیل بین احکام شرعی مستند به دلیل عقل و احکام شرعی مستند به غیر آن به پایان رسید و به مقدمات بحث از تفصیل بین مقتضی و رافع اشاره شد؛ اکنون به بحث از تفصیل بین شک در مقتضی و شک در رافع ورود می کنیم.

# تفصیل مرحوم شیخ انصاری بین شک در مقتضی و شک در رافع

بحث در مورد تفصیلی بود که مرحوم شیخ انصاری در جریان استصحاب مطرح نموده و فرموده بودند در جریان استصحاب شرط است که مقتضی بقا احراز شده باشد و در جایی که شک در مقتضی داشته باشیم استصحاب جاری نمی شود.[[1]](#footnote-1)

## وجوه اختصاص استصحاب به موارد احراز مقتضی و شک در رافع

مرحوم صدر می فرماید عمده وجوهی که برای اثبات این تفصیل ذکر شده سه وجه است:[[2]](#footnote-2)

### وجه اول: لزوم اتحاد مطلق متعلق یقین و شک

ظهور اولی ادلۀ استصحاب این است که متیقن و مشکوک از تمام جهات با یکدیگر متحد باشند و این مطلب به معنای حقیقی اش نادرست است چون متیقن، حصه حدوثی، و مشکوک، حصه بقایی است لذا برای تصحیح اتحاد متیقن و مشکوک باید به یکی از این دو بیان متوسل شویم:

1. در جایی که وجود حصه بقایی مقتضی دارد، مقتضی داشتنش را به منزلۀ وجود مقتضا می گیریم و به این اعتبار اتحاد متیقن و مشکوک را تصحیح می کنیم.
2. یقین به حصۀ حدوثی، به اعتبار وجود مقتضی، یقین به مقتضا تلقی می شود.

هر کدام از این دو بیان که باشد استصحاب، اختصاص به موارد احراز مقتضی بقا پیدا می کند.

#### پاسخ مرحوم آخوند به وجه اول

در مورد وجه اول مرحوم آخوند تعبیر می کنند ملاحظه ای که باعث می شود استصحاب را جاری کنیم با وجود این که شک ما در حصه بقایی و یقین ما به حصه حدوثی است، تجرید متعلق یقین و شک از زمان است چون با این تجرید متیقن و مشکوک یکی می شوند و با این ملاحظه دیگر احراز مقتضی بقا مطرح نمی شود چون حتی با عدم وجود مقتضی نیز، لحاظ تجرید باعث می شود متعلق یقین و شک یکی شوند.[[3]](#footnote-3)

##### تفسیر بیان مرحوم آخوند در کلام شهید صدر

شهید صدر می فرماید مراد مرحوم آخوند از این تجرید روشن نیست؛ ایشان در تفسیر مراد مرحوم آخوند احتمالاتی را ذکر می کنند که یکی از آنها تفسیر آغا ضیا نسبت که کلام مرحوم آخوند است به این که استصحاب بر مبنای تغافل از تفاوت زمانی متیقن و مشکوک استوار است و بعد این اشکال را مطرح می کنند که اگر ما استصحاب را بر مبنای تغافل از زمان بدانیم، فرد حقیقی دلیل استصحاب قاعدۀ یقین خواهد بود که در آن میتقن و مشکوک از همۀ جهات حتی زمان متحد هستند و استصحاب در واقع یک فرد عنایی و مسامحی برای ادله استصحاب خواهد بود بنابراین باید گفت از دلیل استصحاب در مرحلۀ اول قاعدۀ یقین استفاده می شود و در مر حلۀ دوم و با عنایت و مسامحه، قاعدۀ استصحاب استفاده می شود در حالی که مفروض این است که ما از ادله، قاعدۀ یقین را استفاده نکردیم.[[4]](#footnote-4)

##### توضیح استاد در مورد بیان مرحوم آخوند

تجرید مطرح شده در کلام مرحوم آخوند در کلام مرحوم شیخ نیز وارد شده است؛ مرحوم شیخ در بحث حدیث اربعمائه «من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه»[[5]](#footnote-5) برای دلالتش بر استصحاب بیاناتی مطرح می کنند[[6]](#footnote-6) که حاج آقا مفصل به توضیح مراد مرحوم شیخ می پردازند. در آنجا مرحوم شیخ بحث تجرید را مطرح فرموده به این که وقتی می گوئیم «کنت متیقنا بعداله زید» مرادمان این نیست که به عدالت زمان ماضی، یقین دارم و ماضویت متعلق لحاظ نشده، حاج آقا می فرمایند عدم لحاظ ماضویت به معنای این نیست که اصلا لحاظ نشده یعنی نمی خواهیم بگوئیم من به جامع عدالت زید یقین داشتم یا من به عدالت مهملۀ زید یقین داشتم بلکه می خواهیم همان عدالت در زمان ماضی را متعلق یقین قرار دهیم ولی لحاظ ماضویت نه به نحو استقلالی بلکه به نحو اندکاکی؛ پس مراد از عدم لحاظ ماضویت متعلق، عدم لحاظ استقلالی آن است یا به تعبیر آقایان به نحو معنای اسمی لحاظ نمی شود بلکه به نحو معنای حرفی لحاظ می شود؛ ظاهر این که متعلق قید ندارد این است که زمان متعلق همان زمان یقین است ولی این به معنای لحاظ استقلالی زمان نیست؛ با این بیان یعنی عدم لحاظ استقلالی زمان در متعلق یقین و شک، می توان متعلق یقین و شک را یکی دانست چون آن اتحادی که از دلیل فهمیده می شود همین مقدار است که ملحوظ استقلالی به عنوان متعلق یقین با ملحوظ استقلالی به عنوان متعلق شک یکی باشد و چون زمان در ملحوظ استقلالی وجود ندارد باعث اختلاف و تعدد نمی شود؛ این تعبیری که توسط برخی گفته می شود «زمان به نحو ظرف ملاحظه شده نه به نحو قید» مراد همین معناست؛ پس وقتی می گوئیم من دیروز به عدالت زید یقین داشتم معنایش عدالت دیروز بوده نه عدالت به نحو مهمله یا جامع عدالت و در نتیجه دلیل استصحاب که می گوید «لانک کنت علی یقین من طهارتک فشککت»[[7]](#footnote-7) معنایش این است که زمان یقین و متیقن یکی است و زمان شک و مشکوک نیز یکی است پس وقتی زمان ییقین و شک متفاوت باشد[[8]](#footnote-8) زمان متعلق این دو یعنی متیقن و مشکوک نیز متفاوت می شود و متیقن حصه حدوثی و مشکوک حصه بقایی است ولی این مطلب به نحو استقلالی نبوده بنابراین این ادله شامل قاعدۀ یقین نمی شود و تنها استصحاب را می گوید.

این توضیحی است که حاج آقای والد نسبت به کلام شبخ بیان نمودند؛ با صرف نظر از مباحثی که ذیل حدیث اربعمائه در مورد فرمایش حاج آقا مطرح نمودیم می خواهیم بگوئیم این ادله مربوط به قاعدۀ استصحاب است نه قاعدۀ یقین و این گونه نیست که قاعدۀ یقین فرد حقیقی دلیل و قاعدۀ استصحاب فرد عنایی و مسامحی دلیل باشد و این مطلب با در نظر گرفتن چند نکته حاصل می شود:

1. زمان در متیقن و مشکوک ملحوظ استقلالی نیست.
2. وحدت لازم در متعلق یقین و شک، وحدت در ملحوظ استقلالی است نه بیشتر .
3. زمان یقین و متیقن و زمان شک و مشکوک یکی است و با تعدد زمان یقین و شک، زمان متعلق این دو نیز متعدد می شود.

نتیجه این که این ادله ناظر به استصحاب می شود نه قاعدۀ یقین.[[9]](#footnote-9)

#### پاسخ شهید به وجه اول

شهید صدر به بیان دیگری به وجه اول پاسخ می دهند؛ ایشان می فرماید اصل پیش فرضی که در این استدلال فرض شده این است که متیقن و مشکوک باید وحدت مطلقه داشته باشند ولی ما این پیش فرض را قبول نداریم چون آن مقداری که از ادله استصحاب استفاده می شود، وحدت از غیر حیث زمان است؛ استفادۀ وحدت مطلقه ولو از حیث زمان از ادله به چه مستندی است؟ اگر مستندش را این بدانید که حذف متعلق دال بر اتحاد مطلقه است بر فرض پذیرش این که حذف متعلق دال بر وحدت مطلقه است این دلالت در جایی است که قرینه ای بر خلاف نباشد و اینجا در خود روایت تصریح شده که یقین به حصه حدوثی و شک در حصۀ بقایی است و همین مطلب قرینه می شود بر این که لازم نیست متعلق یقین و شک از تمام جهات حتی زمان وحدت داشته باشند؛ اگر مستند استفادۀ وحدت مطلقه را این می دانید که صدق نقض متوقف بر این است که وحدت مطلقه باشد باید گفت به تسامح عرفی نقض صادق بوده و چنین نیست که صدق نقض عرفا متوقف بر وحدت مطلقه باشد.[[10]](#footnote-10)

##### بررسی پاسخ شهید صدر

به نظر می رسد نباید به این شکل بحث را دنبال کرد؛ این که دلیل ظهور در وحدت مطلقه ندارد درست است ولی این که در عالم لحاظ و استعمال، حتی ملحوظ استقلالی هم یکی نیست مطلب ناتمامی است؛ توضیح مطلب این است که ایشان می فرماید حذف متعلق اگر دال بر وحدت مطلقه از جمیع جهات حتی از جهت زمان باشد این در جاییست که قرینۀ بر خلاف وجود نداشته باشد و در ما نحن فیه قرینۀ بر خلاف وجود دارد؛ این قرینه چیست؟ آیا تطبیق کبری بر موردی که مجرای استصحاب است را قرینه قرار می دهید یا عبارت «لانک کنت علی یقین من طهارتک فشککت»را قرینه قرار می دهید؟

اگر قرینۀ مورد نظر، تطبیقش بر استصحاب باشد باید گفت مورد مذکور از موارد احراز مقتضی است چون طهارت از امور دارای مقتضی است لذا شاید این تطبیق بملاحظۀ همان بیانی باشد که شیخ مطرح فرموده یعنی تجرید از حیث زمان شده باشد؛ اگر فرض کنیم این روایت تنها یک قاعده را بیان می کند ناتمام بودن حرف شهید صدر روشن است ولی فرض این است که ممکن است این روایت هم قاعدۀ اسصتحاب را بگوید هم قاعدۀ یقین را و اگر با این پیش فرض بحث را دنبال کنید این که چرا تعبیر لا تنقض را بر موردی که مجرای استصحاب است تطبیق نموده می تواند به همان ملاحظه ای باشد که اقایان مدعی هستند بنابراین این که ما بگوئیم ظهور دلیل در وحدت مطلقۀ از جمیع جهات نیست چون قرینه بر خلاف داریم ناتمام است؛ این قرینیت بر خلاف متکی بر عدم تحقق مسامحه ای است که آقایان مدعی هستند و این قرینیت چیزی شبیه قرینه قرار دادن استعمال بر معنای حقیقی است که چنینی قرینیتی ندارد چون نمی توان گفت چون استعمال شده است پس معلوم می شود ادعا و عنایت وجود ندارد پس اگر کسی مدعی عنایت است نمی توان گفت چون این کبری بر این مورد تطبیق شده پس مسامحه و عنایتی در کار نیست به دلیل این که تطبیق کبری بر یک مورد، با وجود عنایت هم سازگار است و قرینیتی بر خلاف آن ندارد.

بله اگر بحث را به سبکی که ما مطرح کردیم و کلام آخوند را توضیح دادیم دنبال کنیم دیگر اشکالات مرحوم صدر به بیان ایشان وارد نخواهد بود و مطلب تمام است به این که متعلق یقین و شک باید بلحاظ ملحوظ استقلالی متحد باشد ولی ملحوظات اندکاکی و به نحو معنای حرفی، دیگر لازم نیست متحد باشد و ما از دلیل استصحاب این حد از اتحاد را نمی فهمیم و تأخر شک از یقین، تأخر متیقن و مشکوک را نیز به دنبال داشته و در نتیجه این روایت ناظر به استصحاب خواهد بود نه قاعدۀ یقین.[[11]](#footnote-11)

## وجه دوم: اختصاص ارتکاز عقلاء به موارد احراز مقتضی

وجه دوم برای اختصاص استصحاب به موارد احراز مقتضی این است که اگر ارتکاز عقلائی را در دلیل استصحاب نادیده بگیریم این دلیل دال بر کبرای کلی استصحاب نخواهد بود و نمی توان از مورد روایت تعدی کرد پس به قرینۀ ارتکاز است که از مورد روایت تعدی می کنیم و این ارتکازی که منشأ تعدی از مورد روایت است تنها در موارد احراز مقتضی وجود دارد و در موارد شک در مقتضی چنین ارتکازی وجود ندارد.

### دو تقریب شهید صدر از وجه دوم

شهید صدر می فرماید وجه دوم را به دو شکل می توان تقریب کرد:[[12]](#footnote-12)

1. یک تقریب این است که قدر متیقن این است که «ال» در الیقین عهد است و دلیل بر جنس بودنش نداریم ولی در عین حال بواسطۀ ارتکاز عقلا از مورد روایت تعدی می کنیم اما چون بنای عقلا و ارتکاز عقلایی در حجیت استصحاب، اختصاص به موارد احراز متقضی و شک در رافع دارد ما نمی توانیم ارتکاز تعمیم دهنده استصحاب را قرینه بر مواردی که در آنها ارتکازی وجود ندارد، قرار دهیم چون وقتی قرار است با ارتکاز دلیل را تعمیم دهیم به همان مقداری که مطابق ارتکاز است تعمیم حاصل می شود نه بیشتر.
2. تقریب دوم این است که حتی با جنس دانستن «ال» چون دلیل در موردی بکار رفته که مصداق ارتکاز عقلاست این ارتکاز منشأ انصراف دلیل از موارد شک در مقتضی خواهد بود.

شهید صدر نسبت به تقریب اول بیاناتی دارند ولی ما پاسخ تقریب اول را به بیانی غیر از بیان ایشان که البته به نظر می رسد روحش با فرمایش شهید صدر یکی است مطرح می کنیم؛ ما در واقع ابتداءا این دو احتمال را می دهیم که «ال» در الیقین جنس باشد یا عهد باشد ولی چون ظاهر این تعلیل اینست که ناظر به امر ارتکازی است ظهور ارتکازی بودن تعلیل باعث می شود «ال» جنس فهمیده شود و وقتی «ال» جنس شد دیگر اختصاصی به موارد احراز مقتضی ندارد؛ پس ما ظهور تعلیل در ارتکازی بودن را نافی احتمال عهد بودن قرار می دهیم و این گونه نیست که بگوئیم هنوز محتمل است که «ال» عهد باشد و قدر متیقنش این است که به همین مقدار اقتصار کنیم ولی چون ارتکاز عرف و عقلا این است که استصحاب مختص به باب طهارت نیست از باب امثال الغای خصوصیت دلیل را تعمیم داده و نسبت به غیر باب طهارت هم تعدی می کنیم که اگر این گونه باشد تنها در مواردی می توان الغای خصوصیت کرد که ارتکاز عرف و عقلاء یاری کند بلکه این گونه می گوئیم که با توجه به ظهور تعلیل در این که ناظر به امر ارتکازی است پس احتمال عهد بودن نفی می شود و «ال» ظاهر در جنس خواهد بود و اگر ظهور در جنس داشت دیگر بین موارد شک در مقتضی و شک در رافع فرقی وجود ندارد؛ البته این بیان با صرف نظر از تقریب دوم است چون در تقریب دوم ادعا این است که حتی با فرض جنس بودن «ال» ممکن است ارتکاز عقلائی را منشأ انصراف دلیل قرار دهیم.

تقریب دوم را در جلسۀ آینده بررسی می کنیم.

اصلی ترین وجه اختصاص استصحاب به موارد احراز مقتضی، وجه سوم است که مرحوم شیخ بدان استناد نموده است و در آینده آن را بررسی خواهیم کرد.

1. فرائد الاصول، ج‏2، ص: 556 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 228 [↑](#footnote-ref-2)
3. درر الفوائد في الحاشية على الفرائد، الحاشيةالجديدة، ص: 334 [↑](#footnote-ref-3)
4. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 228 [↑](#footnote-ref-4)
5. الخصال، ج‏2، ص: 610 [↑](#footnote-ref-5)
6. فرائد الاصول، ج‏2، ص: 569 [↑](#footnote-ref-6)
7. علل الشرائع، ج‏2، ص: 361 [↑](#footnote-ref-7)
8. مقرر: علت استفادۀ تعدد زمان خود یقین و شک و بالتبع متعلق ابن دو، لفظ «فاء» است که دال بر تأخر زمانی شک نسبت به یقین است. [↑](#footnote-ref-8)
9. مقرر: چون در قاعدۀ یقین گر چه زمان یقین و شک متفاوت است ولی زمان متعلق ان دو یکی است بخلاف استصحاب که زمان متعلقین متفاوت است. [↑](#footnote-ref-9)
10. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 229 [↑](#footnote-ref-10)
11. مقرر: چون در قاعدۀ یقین متعلق یقین و شک در زمان واحد هستند ولی خود یقین و شک در دو زمان اند. [↑](#footnote-ref-11)
12. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 230 [↑](#footnote-ref-12)